

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Analysis of the Effectiveness of Qisas Punishment: A Pathological Approach to Iran's Judicial Criminal Policy

Ahmadreza Khatibi*¹

1. MA, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran.

* Corresponding Author's Email: ar.khatibi1378@gmail.com

ABSTRACT

Qisas (retributive justice) is considered one of the central institutions of Islamic criminal law and the criminal policy of Iran. It is grounded in the philosophy of deterrence, realization of justice, and the preservation of societal life. However, the practical implementation of this punishment faces serious challenges and harms that compromise its overall effectiveness. Accordingly, the objective of this study is to examine the pathological aspects of qisas enforcement within the framework of Iran's judicial criminal policy and to analyze the legislative and judicial obstacles it faces in order to propose strategies for resolving the current situation. This research adopts a descriptive-analytical method and utilizes a library-based approach for data collection. The findings indicate that Iran's criminal policy toward qisas suffers from deficiencies at both the legislative and judicial levels. In the legislative domain, issues such as the lack of a coherent system for codification and the ambiguity of certain legal provisions pose significant challenges. In the judicial realm, harms such as protracted proceedings, inconsistencies in the execution of sentences, and conflicts with human rights norms hinder the effectiveness of this penal institution. Given the identified deficiencies, the study concludes that enhancing the effectiveness of criminal policy regarding qisas requires a comprehensive approach. It is recommended that, while maintaining the jurisprudential foundations, reforms should be implemented through legislative amendments, provision of specialized training for judges, promotion of a culture of forgiveness, and utilization of restorative justice capacities. The novelty of this study lies in its presentation of an integrated pathological framework that simultaneously analyzes the challenges of qisas enforcement at both legislative and judicial levels.

Keywords: *Qisas, Judicial Criminal Policy, Legislative Criminal Policy, Human Rights Challenges, Protracted Proceedings*

How to cite: Khatibi, A. (2025). Analysis of the Effectiveness of Qisas Punishment: A Pathological Approach to Iran's Judicial Criminal Policy. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 3(3), 1-16.



تاریخ ارسال: ۶ فروردین ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۸ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۷ تیر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۲ آبان ۱۴۰۴

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تحلیل کارآمدی کیفر قصاص با رویکردی آسیب‌شناسانه به سیاست کیفری قضایی ایران

احمد رضا خطیبی^{*}

۱. کارشناسی ارشد، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران.

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: ar.khatibi1378@gmail.com

چکیده

قصاص به عنوان یکی از محوری‌ترین نهادهای حقوق کیفری اسلام و سیاست جنایی ایران، با فلسفه بازدارندگی، تحقق عدالت و حفظ حیات جامعه تبیین شده است. با این حال، اجرای این مجازات در عمل با چالش‌ها و آسیب‌های جدی مواجه است که کارآمدی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. لذا، هدف این پژوهش، آسیب‌شناسی اجرای مجازات قصاص در بستر سیاست جنایی قضایی ایران و تحلیل چالش‌های تقنینی و قضایی پیش روی آن به منظور ارائه راهکارهایی برای برون‌رفت از وضعیت فعلی است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است. یافته‌های پژوهش نشان داد که سیاست جنایی ایران در قبال قصاص از دو منظر تقنینی و قضایی دچار آسیب است. در حوزه تقنینی، چالش‌هایی نظیر فقدان نظام منسجم تنقیح قوانین و ابهام در برخی مواد قانونی، و در حوزه قضایی، آسیب‌هایی چون اطلاع دادرسی، ناهمگونی در اجرای مجازات و تعارض با هنجارهای حقوق بشری، کارآمدی این نهاد کیفری را با چالش مواجه ساخته است. با توجه به آسیب‌های شناسایی شده، نتیجه‌گیری می‌شود که برای کارآمدسازی سیاست جنایی مرتبط با قصاص، نیاز به یک رویکرد جامع‌نگر وجود دارد. پیشنهاد می‌شود ضمن حفظ مبانی فقهی، از طریق اصلاحات تقنینی، ارائه آموزش‌های تخصصی به قضات، ترویج فرهنگ عفو و به‌کارگیری ظرفیت‌های عدالت ترمیمی، اثربخشی این مجازات افزایش یابد. نوآوری این پژوهش در ارائه یک چارچوب آسیب‌شناختی یکپارچه است که چالش‌های اجرای قصاص را به صورت همزمان در دو سطح تقنینی و قضایی تحلیل می‌کند.

کلیدواژگان: قصاص، سیاست جنایی قضایی، سیاست جنایی تقنینی، چالش‌های حقوق بشری، اطلاع دادرسی

نحوه استناددهی: خطیبی، احمد رضا. (۱۴۰۴). تحلیل کارآمدی کیفر قصاص با رویکردی آسیب‌شناسانه به سیاست کیفری قضایی ایران. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۳(۳)، ۱-۱۶.

قرار دارد. هدف این مقاله، تحلیل و تبیین این آسیب‌ها و ارائه راهکارهایی برای کاهش آن‌ها و افزایش کارآمدی نظام عدالت کیفری در این حوزه است.

مبانی نظری و چارچوب مفهومی

برای ورود به یک تحلیل دقیق و علمی از آسیب‌های اجرای قصاص در بستر سیاست جنایی قضایی ایران، ابتدا باید چارچوب مفهومی و نظری بحث را به روشنی ترسیم کرد. این مبانی، شالوده استدلال‌های بعدی را تشکیل می‌دهند و درک عمیق‌تری از پیچیدگی‌های موضوع فراهم می‌آورند. در این بخش، مفاهیم کلیدی شامل «قصاص»، «سیاست جنایی» (با تفکیک انواع آن) و «آسیب‌شناسی حقوقی» به تفصیل تبیین می‌شوند.

قصاص: مفهوم، ماهیت و فلسفه

تعریف لغوی و اصطلاحی

واژه «قصاص» ریشه در لغت عربی «قَصَّ يَقُصُّ» دارد که به معنای پیگیری کردن اثر و دنبال نمودن است. این ریشه‌یابی لغوی، خود حاوی یک پیام مهم است: قصاص، یک واکنش کور و بی‌هدف نیست، بلکه یک «پیگیری» دقیق و عادلانه برای جبران جنایت است. در اصطلاح فقه و حقوق کیفری ایران، قصاص به عنوان «مجازات اصلی جنایات عمدی بر نفس، اعضا و منافع» تعریف شده است (ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲). جوهره اصلی این کیفر، مماثلت و برابری با جنایت ارتكابی است. این برابری، هم در نوع صدمه (جان در برابر جان، چشم در برابر چشم) و هم در شرایط طرفین (مانند تساوی در دین و فقدان رابطه ابوت) باید رعایت شود.

ماهیت دوگانه قصاص: حق‌الله یا حق‌الناس؟

یکی از پیچیده‌ترین مباحث نظری در مورد قصاص، تعیین ماهیت آن است. قصاص دارای یک ماهیت دوگانه و مرکب است: جنبه حق‌الناسی: از آنجا که این حق در وهله نخست برای بزه‌دیده (مجنی علیه) یا اولیای دم او ایجاد می‌شود و آن‌ها در استیفاء،

سیاست جنایی هر نظام حقوقی، مجموعه‌ای از پاسخ‌های سازمان‌یافته به پدیده مجرمانه است که با هدف پیشگیری از جرم، اصلاح مجرم و برقراری عدالت در جامعه تدوین می‌شود. در نظام حقوقی ایران، که بر مبانی فقه امامیه استوار است، «قصاص» به عنوان مجازات اصلی جرایم عمدی علیه تمامیت جسمانی اشخاص (نفس، عضو و منفعت)، از جایگاهی بنیادین برخوردار است. فلسفه تشریع قصاص در قرآن کریم، «حیات» جامعه معرفی شده است (بقره: ۱۷۹)؛ به این معنا که اجرای عادلانه آن، از یک سو با ایجاد رعب در دل مجرمان بالقوه، نقش بازدارندگی عام و خاص ایفا می‌کند و از سوی دیگر، با سپردن حق استیفاء یا عفو به اولیای دم، از انتقام‌جویی‌های کور و مخرب جلوگیری کرده و به التیام آلام بزه‌دیدگان کمک می‌نماید.

با این حال، فاصله معناداری میان اهداف متعالی تشریع قصاص و واقعیت‌های اجرایی آن در نظام قضایی ایران مشاهده می‌شود. این شکاف، زمینه‌ساز بروز آسیب‌هایی شده است که کارآمدی این مجازات را به عنوان ابزاری در خدمت سیاست جنایی، زیر سؤال می‌برد. سیاست جنایی در ایران را می‌توان به دو سطح اصلی تفکیک کرد: سیاست جنایی تقنینی که در فرآیند قانون‌گذاری توسط نهادهایی چون مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شکل می‌گیرد، و سیاست جنایی قضایی که توسط قضات و محاکم دادگستری در مراحل رسیدگی، صدور حکم و نظارت بر اجرا، تفسیر و اعمال می‌شود. مسئله اصلی این تحقیق آن است که سیاست جنایی قضایی ایران در قبال کیفر قصاص با چه آسیب‌ها و چالش‌هایی مواجه است؟ به نظر می‌رسد این سیاست از یک سو تحت تأثیر آسیب‌های ناشی از حوزه تقنین (مانند ابهام قانونی و عدم انعطاف‌پذیری) و از سوی دیگر، متأثر از چالش‌های درون‌سازمانی قوه قضائیه (مانند اطاله دادرسی و رویه‌های قضایی متشتت) و فشارهای برون‌سازمانی (مانند هنجارهای حقوق بشری)

مصالحه یا عفو آن مختار هستند، جنبه حق‌الناسی آن غلبه دارد. این ویژگی، قصاص را به ابزاری برای التیام آلام بزه‌دیده و خانواده او و تحقق "عدالت ترمیمی" تبدیل می‌کند.

جنبه حق‌اللهی: با این حال، قصاص یک امر صرفاً خصوصی نیست. از آنجا که قتل عمد و جنایات شدید جسمانی، امنیت روانی و نظم عمومی جامعه را مختل می‌کند، خداوند به عنوان حافظ مصالح عمومی، این کیفر را تشریع کرده است. این جنبه حق‌اللهی، در لزوم استیذان از حاکم شرع (مقام رهبری) برای اجرا و همچنین در وجود مجازات‌های تعزیری برای قاتل در صورت عفو اولیای دم (به‌منظور حفظ جنبه عمومی جرم) تجلی می‌یابد.

این ماهیت دوگانه، منشأ بسیاری از چالش‌های عملی و آسیب‌های قضایی است، زیرا ایجاد توازن میان این دو جنبه در عمل، نیازمند سیاست‌گذاری دقیق و رویه‌های قضایی شفاف است.

فلسفه تشریع قصاص

برخلاف تصورات سطحی که قصاص را صرفاً یک "انتقام" قانونی شده می‌دانند، فلسفه تشریع آن در منابع اسلامی بسیار عمیق و چندلایه است:

بازدارندگی (Deterrence): مهم‌ترین و صریح‌ترین فلسفه قصاص، بازدارندگی است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره: ۱۷۹). این آیه به زیبایی نشان می‌دهد که در دل ستاندن جان یک قاتل، "حیات" و زندگی برای کل جامعه نهفته است. ترس از مواجهه با مجازاتی متقابل و برابر، قوی‌ترین عامل برای پیشگیری عام (ترساندن دیگران) و پیشگیری خاص (جلوگیری از تکرار جرم توسط خود مجرم) است.

عدالت سزادهی (Retributive Justice): قصاص مبتنی بر این اصل عقلانی و فطری است که هرکس باید سزای عمل خود را ببیند. این امر، حس عدالت را در جامعه ارضا کرده و از این تصور که جنایتکاران می‌توانند بدون عقوبت بمانند، جلوگیری می‌کند.

تشفی خاطر و پیشگیری از انتقام خصوصی: با سپردن حق قصاص به اولیای دم، قانون به آن‌ها این اختیار را می‌دهد که یا از طریق یک فرآیند قانونی به حق خود برسند یا با بزرگواری عفو کنند. این مکانیسم، از انتقام‌جویی‌های کور، زنجیره‌ای و نامتناسب که نظم اجتماعی را نابود می‌کند، جلوگیری کرده و خشم مشروع خانواده بزه‌دیده را در یک کانال قانونی هدایت می‌کند (Najafi, 1996).

سیاست جنایی: رویکرد نظری و انواع آن

تعریف و گستره سیاست جنایی

سیاست جنایی (Criminal Policy): که توسط اندیشمندانی چون فوئر باخ در آلمان و بعدها مارک آنسل در فرانسه توسعه یافت، به معنای "مجموعه روش‌ها و تدابیر سازمان‌یافته‌ای است که یک جامعه برای پاسخ به پدیده مجرمانه اتخاذ می‌کند". این پاسخ‌ها صرفاً به حوزه حقوق جزا و مجازات محدود نمی‌شود، بلکه شامل سه بخش اصلی است:

- **پیشگیری (Prevention):** اقداماتی که قبل از وقوع جرم برای کاهش فرصت‌های مجرمانه و از بین بردن ریشه‌های جرم انجام می‌شود.

- **سرکوب (Repression):** پاسخ‌های کیفری پس از وقوع جرم، شامل کشف، تعقیب، محاکمه و اجرای مجازات.

- **اصلاح و بازپذیری (Rehabilitation):** اقداماتی که با هدف اصلاح مجرم و آماده‌سازی او برای بازگشت به جامعه صورت می‌گیرد. یک سیاست جنایی کارآمد، سیاستی است که میان این سه بخش توازن برقرار کند (Mohammadi Jourkouyeh, 2015).

آسیب‌شناسی اجرای قصاص در سیاست جنایی ایران

تحلیل آسیب‌ها در دو سطح تقنینی و قضایی-اجرایی پیگیری می‌شود:

آسیب‌های ناظر بر سیاست جنایی تقنینی

سیاست جنایی قضایی، هرچند در عمل و توسط کنشگران نظام عدالت کیفری شکل می‌گیرد، اما همواره در چارچوب و بستر قانونی که توسط سیاست جنایی تقنینی فراهم شده، عمل می‌کند. یک بستر قانونی معیوب، مبهم یا ناکارآمد، به ناچار سیاست قضایی را نیز دچار آسیب و سردرگمی خواهد کرد. از این رو، تحلیل آسیب‌های حوزه قضا بدون بررسی ریشه‌های آن در حوزه تقنین، تحلیلی ناقص خواهد بود. مهم‌ترین آسیب‌های سیاست جنایی تقنینی ایران در حوزه قصاص را می‌توان در سه محور اصلی دسته‌بندی و تحلیل کرد.

رویکرد سستی و عدم انعطاف‌پذیری در قوانین

یکی از بنیادی‌ترین آسیب‌های تقنینی، غلبه یک رویکرد سستی و ایستا در تدوین برخی مواد قانونی مرتبط با قصاص است. این رویکرد، که عمدتاً بر بازتولید تفاسیر فقهی گذشته بدون در نظر گرفتن تحولات اجتماعی و علمی استوار است، منجر به ایجاد شکاف میان قانون و واقعیت‌های ملموس جامعه مدرن شده است. این مشکل به ویژه در حوزه قصاص عضو که نیازمند دقت فنی و امکان‌سنجی عملی است، برجستگی بیشتری دارد (Safaei & Bakhoda, 2019). قانون‌گذار به جای تدوین قواعد کلی و اصول راهنما که به قاضی اجازه تطبیق با شرایط زمان و مکان را بدهد، در برخی موارد به ذکر مصادیق جزئی و احکام تاریخی پرداخته که امروزه موضوعیت خود را از دست داده‌اند. نمونه بارز این رویکرد، ماده ۴۰۱ قانون مجازات اسلامی است. این ماده، قصاص را در جنایاتی مانند مأوموم (جراحی که به پرده مغز می‌رسد) و جائفه (جراحی که به اندرون بدن می‌رسد) به دلیل "خوف تلف مرتکب یا صدمه بر عضو دیگر" ساقط دانسته است. مبنای این حکم فقهی در گذشته، کاملاً منطقی و مبتنی بر واقعیت بوده است؛ زیرا در آن دوران، ابزارهای جراحی دقیق وجود نداشت و هرگونه تلاش برای ایجاد جراحی مشابه بر بدن جانی، با خطر

بالای سرایت عفونت و مرگ او همراه بود. چنین نتیجه‌ای، نقض اصل مماثلت و عدالت بود، چرا که مجازات از جنایت سنگین‌تر می‌شد. اما امروزه با پیشرفت شگرف علم پزشکی و وجود تکنیک‌های جراحی پیشرفته، این خطر به حداقل ممکن رسیده و امکان اجرای قصاص در این موارد با دقت بالا فراهم شده است. با این حال، قانون همچنان بر مبنای همان فرض تاریخی، دست قاضی و مجنی‌علیه را برای استیفای حق قصاص بسته و آن‌ها را به سمت دیه سوق می‌دهد. این جمود و عدم انعطاف‌پذیری تقنینی، دو پیامد منفی بزرگ دارد: نخست، احساس بی‌عدالتی را در بزه‌دیده تقویت می‌کند، زیرا او با وجود امکان فنی اجرای قصاص، از حق خود محروم می‌شود. دوم، اقتدار و کارآمدی قانون را زیر سؤال می‌برد، زیرا نشان می‌دهد که قانون از پاسخگویی به تحولات زمانه ناتوان است و به جای حل مسئله، به پاک کردن صورت مسئله از طریق ارجاع به دیه اکتفا می‌کند. این رویکرد، سیاست جنایی قضایی را نیز از یک سیاست فعال و مبتنی بر عدالت، به یک سیاست منفعل و صرفاً جبرانی (آن هم از طریق پول) تنزل می‌دهد.

فقدان نظام منسجم تنقیح و تشتت قوانین

دومین آسیب جدی، پدیده تورم، پراکندگی و عدم انسجام در نظام قوانین کیفری است که به "تشتت تقنینی" شهرت دارد. نظام حقوقی ایران فاقد یک مکانیزم کارآمد و مستمر برای "تنقیح" قوانین است؛ فرآیندی که طی آن قوانین متعارض، منسوخ و مشابه شناسایی، اصلاح یا حذف می‌شوند. این معضل در ارتباط میان کتاب قصاص و کتاب تعزیرات در قانون مجازات اسلامی به وضوح دیده می‌شود. قانون‌گذار در موارد متعددی (حدود ۲۸ مورد در کتاب قصاص)، تعیین مجازات تعزیری را به کتاب پنجم (تعزیرات) ارجاع داده است، بدون آنکه ماده مشخصی را تعیین کند یا تکلیف فروض مختلف را روشن سازد.

قانون‌گذاری (مانند مجلس، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام) نیز گاه به ایجاد ناهماهنگی و تصویب قوانینی منجر می‌شود که فاقد جامعیت و دقت لازم هستند.

به عنوان نمونه، بررسی پیش‌نویس‌های ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی (در خصوص شرایط قتل عمدی) در مراحل مختلف قانون‌گذاری، نشان‌دهنده همین ضعف است. در حالی که پیش‌نویس‌های اولیه که توسط مراکز تخصصی فقهی و حقوقی قوه قضائیه تهیه شده بود، ساختار منطقی‌تر و منسجم‌تری داشت، اما در فرآیند تصویب نهایی در مجلس، تغییراتی در آن ایجاد شد که به اذعان بسیاری از حقوق‌دانان، از انسجام و دقت آن کاسته است. تفکیک بندهای «ب» و «پ» که ماهیت نزدیکی دارند و می‌توانستند در یک بند با تبصره‌های روشن‌تر ادغام شوند، نمونه‌ای از این ایرادات است که منجر به ابهام و پیچیدگی غیرضروری در تشخیص قتل عمدی شده است (Khosrowshahi, 2001).

این ضعف در تخصص‌گرایی، یک بار اضافی بر دوش سیاست جنایی قضایی قرار می‌دهد. قضات مجبور می‌شوند زمان و انرژی زیادی را صرف تفسیر و رفع ابهام از قوانینی کنند که از ابتدا می‌توانستند با دقت و وضوح بیشتری تدوین شوند. در واقع، دستگاه قضایی به جای تمرکز بر اجرای عدالت، به "کارگاه رفع ایرادات تقنینی" تبدیل می‌شود. این چرخه معیوب، نه تنها کارآمدی نظام عدالت کیفری را کاهش می‌دهد، بلکه نشان‌دهنده یک گسست ساختاری میان نهاد تقنین و نهاد قضا است که در نهایت، به ضرر حقوق شهروندان و اعتبار کل نظام حقوقی تمام می‌شود.

آسیب‌های ناظر بر سیاست جنایی قضایی و اجرای

این بخش به عنوان هسته اصلی تحقیق، به کالبدشکافی آسیب‌هایی می‌پردازد که در فرآیند عملی و اجرایی نظام عدالت کیفری در قبال مجازات قصاص وجود دارد. سیاست جنایی قضایی، به مثابه "قانون در عمل"، میدانی است که در آن آرمان‌های تقنینی با

این ارجاعات کلی و مبهم، دستگاه قضایی را با سردرگمی مواجه می‌سازد. برای مثال، در ماده ۳۰۷ قانون مجازات اسلامی، در خصوص جنایت در حال مستی که شرایط عمد را ندارد، مرتکب علاوه بر دیه، به "مجازات تعزیری مقرر در کتاب پنجم" محکوم می‌شود. این در حالی است که در کتاب تعزیرات، چندین ماده (مانند ماده ۶۱۲ یا ۶۱۴) می‌توانند به صورت بالقوه مصداق این ارجاع باشند و هر کدام مجازات و شرایط متفاوتی دارند. این وضعیت موجب می‌شود که قضات مختلف بر اساس استنباط شخصی خود، به مواد متفاوتی استناد کنند و در نتیجه، برای یک جرم واحد، آرای متعارض و مجازات‌های نابرابر صادر شود. این امر، اصل برابری افراد در مقابل قانون و اصل قطعیت و پیش‌بینی‌پذیری مجازات‌ها را به شدت نقض می‌کند (Sarikhani & Mirzaei Moghadam, 2015).

این آشفتگی تقنینی، سیاست جنایی قضایی را به یک سیاست جنایی "سلیقه‌ای" تبدیل می‌کند. قضات به جای اجرای یک قانون شفاف و واحد، مجبور به انتخاب از میان گزینه‌های قانونی متعدد و گاه متعارض می‌شوند. این امر نه تنها بار سنگینی بر دوش دستگاه قضایی قرار می‌دهد، بلکه اعتماد عمومی به نظام عدالت کیفری را نیز مخدوش می‌سازد، زیرا شهروندان احساس می‌کنند سرنوشت کیفری آن‌ها بیش از آنکه به قانون بستگی داشته باشد، به سلیقه و استنباط قاضی رسیدگی‌کننده وابسته است.

ضعف تخصص‌گرایی در فرآیند قانون‌گذاری

آسیب سوم، به فرآیند و ساختار قانون‌گذاری بازمی‌گردد. قانون‌گذاری کیفری، به‌ویژه در حوزه‌های پیچیده‌ای مانند قصاص که ابعاد فقهی، حقوقی، پزشکی و اجتماعی عمیقی دارد، امری کاملاً تخصصی است. با این حال، در عمل مشاهده می‌شود که گاهی قوانین با عجله، تحت تأثیر فشارهای سیاسی یا اجتماعی و بدون بهره‌گیری کافی از نظرات کارشناسان حقوقی، جرم‌شناسان و پزشکان به تصویب می‌رسند. تعدد مراکز تصمیم‌گیری و

یک مکانیزم مدیریتی کارآمد برای این فرآیند، باعث می‌شود پرونده‌ها برای سال‌های متمادی در صف اجرا باقی بمانند. این وضعیت، زندان‌ها را با انباشت محکومان به قصاص مواجه کرده و بار روانی و مالی سنگینی بر نظام کیفری و خانواده‌های درگیر تحمیل می‌کند. در نهایت، این تأخیر طولانی، پیام خطرناکی را به جامعه مخابره می‌کند: پاسخ نظام عدالت کیفری به شدیدترین جنایت، قاطع، فوری و بازدارنده نیست و این امر قبح قتل را در جامعه کاهش داده و به تضعیف امنیت عمومی منجر می‌شود (Ardabili, 2014).

تسامح و ناهمگونی در رویه‌های قضایی

در کنار اطاله دادرسی، سیاست جنایی قضایی ایران با آسیب ناهمگونی و تشتت در رویه‌ها نیز مواجه است. هرچند قانون مجازات اسلامی، کیفرهای شدیدی برای قتل عمد در نظر گرفته، اما در میدان عمل، نحوه مواجهه قضات با این پرونده‌ها از یک رویه واحد و منسجم پیروی نمی‌کند. این ناهمگونی، عمدتاً از فقدان یک دستورالعمل شفاف برای مدیریت پرونده و همچنین از تفاوت در نگرش‌ها و سلايق شخصی قضات نشأت می‌گیرد. این امر، نوعی "عدالت جغرافیایی" یا "عدالت سلیقه‌ای" را به وجود می‌آورد که با اصول بنیادین حاکمیت قانون در تضاد است. برای مثال، در فرآیند تلاش برای صلح و سازش، رویه‌ها کاملاً متفاوت است. برخی قضات با رویکردی فعالانه، از ابتدای تشکیل پرونده، خود یا نهادهای ذی‌ربط را مأمور میانجی‌گری می‌کنند و تمام تلاش خود را برای تحقق عفو به کار می‌گیرند. در مقابل، برخی دیگر رویکردی کاملاً منفعلانه دارند و این امر را صرفاً به تلاش‌های خانواده طرفین یا نهادهای مدنی واگذار می‌کنند. این تفاوت در رویه، می‌تواند سرنوشت یک محکوم به قصاص را به طور کامل تغییر دهد و این حس را ایجاد کند که تحقق عدالت، بیش از آنکه تابع قانون باشد، به شعبه‌ای که پرونده در آن رسیدگی می‌شود، بستگی دارد.

واقعیت‌های سخت اجتماعی، فرهنگی و سازمانی روبرو می‌شوند. آسیب در این سطح، به طور مستقیم بر احساس عدالت، امنیت عمومی و اعتماد شهروندان به حاکمیت قانون تأثیر می‌گذارد.

اطاله دادرسی: تضعیف بازدارندگی و فرسایش عدالت

یکی از مزمن‌ترین و مخرب‌ترین آسیب‌های سیاست جنایی قضایی ایران، پدیده اطاله دادرسی در پرونده‌های قتل عمد است. "عدالت دیر هنگام، بی‌عدالتی است"؛ این جمله به‌خوبی بیانگر اثر فرساینده تأخیر در اجرای کیفر است. بر اساس نظریه‌های کلاسیک بازدارندگی، یکی از سه رکن اصلی تأثیرگذاری مجازات، "سرعت" در اجرای آن است. هرچه فاصله زمانی بین ارتکاب جرم و اعمال مجازات کوتاه‌تر باشد، ارتباط ذهنی میان عمل و نتیجه در ذهن مجرم و جامعه قوی‌تر شده و اثر بازدارندگی به حداکثر می‌رسد. متأسفانه در نظام قضایی ما، این فاصله به شکل نگران‌کننده‌ای طولانی است و گاه به یک دهه نیز می‌رسد (Khosrowshahi, 2001; Mirhosseini, 2008).

این تأخیر فلج‌کننده، از چندین عامل ساختاری نشأت می‌گیرد. نخست، پیچیدگی فرآیند اثباتی در پرونده‌های قتل، به‌ویژه در تشخیص عنصر روانی "عمد"، زمان زیادی را به خود اختصاص می‌دهد. دوم، تشریفات قانونی خاص قصاص مانند لزوم استیذان از مقام رهبری برای اجرای حکم (ماده ۴۱۷ قانون مجازات اسلامی)، هرچند با هدف رعایت حداکثری احتیاط در ستاندن جان انسان صورت می‌گیرد، اما در عمل به طولانی شدن فرآیند می‌انجامد. سوم، لزوم پرداخت تفاضل دیه در مواردی مانند قصاص مرد در برابر زن، اغلب به دلیل ناتوانی مالی اولیای دم مقتول، پرونده را برای سال‌ها در حالت تعلیق و بلا تکلیفی نگه می‌دارد.

مهم‌ترین عامل اطاله دادرسی اما، تلاش‌های طولانی و فرسایشی برای کسب رضایت اولیای دم است. هرچند این تلاش‌ها در راستای تحقق نهاد عفو و عدالت ترمیمی ستودنی است، اما فقدان

این ناهمگونی در جنبه عمومی جرم پس از رضایت اولیای دم نیز مشاهده می‌شود. قانون، دست قاضی را برای تعیین مجازات تعزیری باز گذاشته است (حبس از سه تا ده سال) (Mirhosseini, 2008). این دامنه وسیع اختیارات، بدون وجود شاخص‌ها و معیارهای راهنمای شفاف، منجر به صدور آرای بسیار متفاوت برای شرایط مشابه می‌شود. در نتیجه، یک قاتل ممکن است پس از اخذ رضایت به حداقل مجازات و قاتلی دیگر در شرایطی مشابه به حداکثر آن محکوم شود. این تشتت، احساس بی‌عدالتی و تبعیض را در میان شهروندان و حتی خود زندانیان تقویت کرده و از اقتدار، انسجام و پیش‌بینی‌پذیری سیاست جنایی قضایی به شدت می‌کاهد.

سردرگمی در سیاست‌های کلان قضایی

آسیب‌های خرد در سطح شعبات قضایی، ریشه در یک آسیب کلان‌تر یعنی فقدان یک راهبرد شفاف و بلندمدت قضایی در قبال جرایم مهمی چون قتل دارد. به نظر می‌رسد قوه قضائیه در سطح کلان، میان دو رویکرد متضاد در نوسان است: رویکرد سزاگرایانه که بر قاطعیت، اجرای بدون تنازل احکام و ارباب تأکید دارد، و رویکرد ترمیمی و اصلاح‌مدار که ترویج عفو، صلح و سازش و کاهش جمعیت کیفری زندان‌ها را در اولویت قرار می‌دهد. این دوگانگی، منجر به اتخاذ سیاست‌های واکنشی و گاه متناقض شده و یک سردرگمی استراتژیک را به سطوح اجرایی و قضایی منتقل کرده است. این سردرگمی، قضات را در یک موقعیت دشوار قرار می‌دهد. آن‌ها از یک سو تحت فشار افکار عمومی و سیاست‌های اعلامی برای برخورد قاطع با جرایم خشن قرار دارند و از سوی دیگر، با بخشنامه‌ها و سیاست‌هایی مواجه می‌شوند که بر کاهش جمعیت زندان و ترویج صلح و سازش تأکید می‌کنند. در این میان، یک چارچوب نظری و عملی روشن برای ایجاد توازن میان جنبه خصوصی جرم (حق اولیای دم) و جنبه عمومی آن (حفظ نظم و امنیت جامعه) وجود ندارد. این خلأ استراتژیک باعث می‌شود

قضات معیار روشنی برای تصمیم‌گیری در اختیار نداشته باشند و عملکرد آن‌ها بیش از پیش به نگرش‌های فردی وابسته شود. فقدان یک سیاست کلان و منسجم، همچنین مانع از شکل‌گیری یک همکاری نظام‌مند میان قوه قضائیه و سایر نهادهای حاکمیتی و مدنی می‌شود. برای مثال، اگر سیاست کلان بر ترویج عفو استوار باشد، باید سازوکارهای حمایتی مالی و قانونی از سوی دولت و نهادهای حمایتی برای تسهیل پرداخت دیه یا حمایت از خانواده‌های بزه‌دیده پیش‌بینی شود. اما در عمل، این هماهنگی وجود ندارد و قوه قضائیه در این مسیر تنها مانده است. این سردرگمی در سطح کلان، ریشه بسیاری از آسیب‌های خرد در مرحله اجراست و تا زمانی که یک استراتژی جامع و بلندمدت تدوین نشود، اصلاحات جزئی و مقطعی راه به جایی نخواهد برد.

چالش در اجرای مماثلت و قطعیت کیفر

دو اصل بنیادین در فلسفه قصاص، یعنی "مماثلت" و "قطعیت"، در مرحله اجرا با چالش‌های جدی روبرو هستند که کارآمدی این نهاد را تضعیف می‌کند.

الف) غیر قابل اعمال بودن مماثلت کامل: همان‌طور که اشاره شد، جوهره قصاص، برابری میان جنایت و مجازات است. اما تحقق این برابری در عالم واقع، به‌ویژه در قصاص عضو، تقریباً ناممکن است. خصوصیات جسمی، سنی و وضعیت سلامتی جانی و مجنی‌علیه هرگز یکسان نیست. چگونه می‌توان با ابزارهای انسانی، جراحتی را بر بدن جانی ایجاد کرد که "دقیقاً" مشابه جراحت وارد شده بر مجنی‌علیه باشد؟ این عدم امکان، سیاست جنایی قضایی را در یک دوراهی قرار می‌دهد: یا باید به دلیل عدم امکان اجرای دقیق، حکم به پرداخت ارش یا دیه دهد که این امر اثر بازدارندگی خاص قصاص را از بین می‌برد؛ یا باید به اجرای تقریبی آن تن دهد که این نیز می‌تواند به بی‌عدالتی منجر شود، زیرا ممکن است صدمه وارده به جانی کمتر یا بیشتر از جنایت او باشد. این چالش،

این فشارها هرچند ممکن است به صورت مستقیم بر رأی یک قاضی تأثیر نگذارند، اما در سطح کلان، فضای سیاسی و بین‌المللی را برای کشور سنگین کرده و به انزوای حقوقی آن دامن می‌زنند. این وضعیت، قوه قضائیه را وادار به اتخاذ رویکردهای تدافعی و گاه محافظه‌کارانه در اجرای برخی احکام می‌کند.

از سوی دیگر، تأثیر داخلی این گفتمان نیز قابل انکار نیست. این هنجارها بر بخشی از نخبگان حقوقی، وکلا، فعالان مدنی و حتی بدنه قضایی کشور تأثیر گذاشته و نوعی تردید و مقاومت درونی در برابر اجرای قاطعانه احکام قصاص ایجاد کرده است. رشد چشمگیر کمپین‌های مردمی برای اخذ رضایت و ترویج فرهنگ عفو، هرچند ریشه در آموزه‌های دینی و فرهنگی ما دارد، اما بی‌شک از این گفتمان جهانی نیز تأثیر پذیرفته است. این وضعیت، دستگاه قضایی را در یک دوراهی دشوار میان پابندی به مبانی فقهی-قانونی خود از یک سو، و پاسخگویی به فشارهای خارجی و اقلان افکار عمومی داخلی از سوی دیگر، قرار داده است. این چالش، نیازمند یک سیاست جنایی هوشمندانه است که بتواند ضمن حفظ اصول، به شیوه‌ای خلاقانه و مبتنی بر ظرفیت‌های درونی فقه اسلامی (مانند نهاد عفو و دبه)، این تعارض را مدیریت کند.

یافته‌های تحقیق و ارائه راهکارها

آسیب‌شناسی بدون ارائه راهکار، تلاشی عقیم و صرفاً نظری است. با توجه به چالش‌های چندلایه‌ای که در حوزه‌های تقنینی و قضایی-اجرایی شناسایی شد، برون‌رفت از وضعیت فعلی نیازمند یک رویکرد جامع، هماهنگ و اصلاح‌گراانه است. راهکارهای پیشنهادی زیر نه به عنوان راه‌حل‌های قطعی، بلکه به مثابه گام‌هایی اساسی برای بهبود کارآمدی و افزایش عدالت در سیاست جنایی مرتبط با قصاص ارائه می‌شوند. این راهکارها در سه محور اصلی اصلاحات تقنینی، اصلاحات قضایی و ترویج راهبردهای ترمیمی قابل دسته‌بندی هستند.

ماهیت قصاص عضو را در عمل به یک مجازات عمدتاً مالی (دیه) تبدیل کرده و فلسفه وجودی آن را کمرنگ ساخته است.

ب) فقدان قطعیت در مجازات: رکن دیگر بازدارندگی، "قطعیت" است؛ یعنی مجرم باید اطمینان داشته باشد که در صورت ارتکاب جرم، "حتماً" مجازات خواهد شد. اما در نظام حقوقی ایران، مجازات قصاص فاقد این قطعیت است، زیرا اجرای آن کاملاً به خواست اولیای دم وابسته است. یک قاتل پس از ارتکاب جنایت، این امید منطقی را دارد که با گذشت زمان، با پرداخت پول، یا با وساطت ریش‌سفیدان، رضایت اولیای دم را جلب کند. این "امید به رهایی"، ترس از مجازات را به شدت کاهش می‌دهد و از قدرت بازدارندگی آن می‌کاهد. آمار بالای کسب رضایت در پرونده‌های قصاص، هرچند از منظر ترویج فرهنگ عفو امری مثبت است، اما از منظر نظریه بازدارندگی، یک آسیب جدی محسوب می‌شود، زیرا این پیام را به مجرم‌ان بالقوه می‌دهد که قتل، لزوماً به اعدام ختم نمی‌شود (Mohammadi Jourkouyeh, 2015; Safaei & Bakhoda, 2019).

تعارض با هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر

در عصر جهانی شدن، هیچ نظام حقوقی نمی‌تواند در انزوا عمل کند. سیاست جنایی قضایی ایران، به طور مداوم با چالش ناشی از هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر در خصوص مجازات اعدام و کیفرهای بدنی مواجه است. گفتمان غالب حقوق بشر، که در اسنادی مانند میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و پروتکل‌های الحاقی آن تجلی یافته، به سمت لغو کامل مجازات اعدام حرکت می‌کند و آن را مصداق "مجازات خشن، غیرانسانی و موهن" و نقض "حق حیات" به عنوان یک حق بنیادین می‌داند. این تعارض، سیاست قضایی ایران را در یک تنگنای پیچیده قرار داده است.

فشار خارجی از سوی نهادهای بین‌المللی، سازمان‌های حقوق بشری و دولت‌های دیگر، به صورت گزارش‌های سالانه، قطعنامه‌ها و محکومیت‌های سیاسی، بر قوه قضائیه اعمال می‌شود.

اصلاحات تقنینی هدفمند و پویا

بازنگری در قوانین با رویکرد پویای فقهی و علمی

نخستین و بنیادی‌ترین گام اصلاحی، بازنگری در خود قوانین است. همانطور که در بخش آسیب‌شناسی تقنینی بحث شد، برخی مواد قانون مجازات اسلامی، به ویژه در بخش قصاص عضو، بر مبنای فروض و امکانات فنی دوران گذشته تدوین شده‌اند و امروزه با واقعیت‌های علمی و پزشکی مدرن در تضاد قرار گرفته‌اند. ادامه این رویکرد ایستا، نه تنها به تضعیف عدالت منجر می‌شود، بلکه اعتبار و پویایی فقه امامیه را نیز زیر سؤال می‌برد. فقه شیعه، به واسطه وجود ابزار قدرتمندی به نام "اجتهاد"، همواره ظرفیت پاسخگویی به نیازهای زمانه را داشته است. لذا، ضروری است که قانون‌گذار با بهره‌گیری از این ظرفیت، به یک بازنگری جدی در این قوانین اقدام کند. این بازنگری باید دو هدف اصلی را دنبال کند: اول، حذف موانع غیرضروری از مسیر اجرای قصاص. برای مثال، در مواردی مانند ماده ۴۰۱ که خوف تلف جانی به دلیل پیشرفت‌های پزشکی منتفی شده، باید این مانع قانونی برداشته شود تا حق بزه‌دیده برای استیفای قصاص محفوظ بماند. این امر به معنای بازگشت به خشونت نیست، بلکه به معنای بازگرداندن اختیار به صاحب حق و تقویت جنبه بازدارندگی قانون است. وقتی مجرم بداند که حتی پیچیده‌ترین جراحات نیز با ابزارهای مدرن قابل قصاص هستند، جسارت او برای ارتکاب چنین جرایمی کاهش می‌یابد.

دوم، واقعی‌سازی و منطقی‌سازی اجرای مماثلت. به جای اصرار بر یک مماثلت فیزیکی کامل که در عمل ناممکن است، می‌توان با استفاده از نظرات کارشناسان پزشکی و حقوقی، معیارهایی برای "مماثلت عرفی و عادلانه" تعریف کرد. این امر به قاضی اجازه می‌دهد تا در مواردی که اجرای قصاص ممکن اما با دشواری‌هایی همراه است، با استناد به یک چارچوب قانونی منعطف، تصمیم‌گیری کند. این رویکرد، قانون را از حالت انتزاعی و غیرقابل

اجرا خارج کرده و آن را به ابزاری کارآمد در دست دستگاه قضایی برای تحقق عدالت تبدیل می‌کند.

تأسیس نهاد دائمی تنقیح و تدوین قوانین کیفری

آسیب تشتت و تورم قوانین، که ریشه در فقدان یک مکانیزم منسجم برای قانون‌گذاری دارد، تنها از طریق یک راه‌حل ساختاری قابل درمان است. پیشنهاد مشخص در این زمینه، تأسیس یک "نهاد یا کارگروه دائمی و تخصصی برای تنقیح و تدوین قوانین کیفری" است. این نهاد باید ساختاری مستقل داشته و از حضور برجسته‌ترین فقها، قضات با تجربه، حقوقدانان، جرم‌شناسان، جامعه‌شناسان و حتی کارشناسان سایر علوم مرتبط مانند پزشکی قانونی و روانشناسی بهره‌مند باشد. وظیفه این نهاد، صرفاً تدوین قوانین جدید نیست، بلکه باید به صورت مستمر و دوره‌ای، تمام قوانین کیفری موجود را مورد بازبینی قرار دهد.

وظایف اصلی این کارگروه می‌تواند شامل موارد زیر باشد: (۱) شناسایی و حذف قوانین منسوخ، متعارض و غیرضروری؛ (۲) ادغام قوانین پراکنده و ایجاد مجموعه‌های قانونی منسجم و یکپارچه؛ (۳) ابهام‌زدایی از متون قانونی و ارائه تفاسیر رسمی و راهنما برای قضات؛ و (۴) تدوین پیش‌نویس‌های قانونی جدید بر اساس مطالعات تطبیقی، پژوهش‌های میدانی و نیازهای واقعی جامعه. این نهاد می‌تواند به مثابه یک "اتاق فکر" برای سیاست‌جنایی تقنینی عمل کرده و از تصویب قوانین شتابزده، احساسی و غیرکارشناسی جلوگیری کند.

ایجاد چنین نهادی، رابطه میان حوزه تقنین و قضا را نیز بهبود می‌بخشد. قضات و دستگاه قضایی می‌توانند به صورت نظام‌مند، چالش‌ها و خلأهای قانونی که در عمل با آن مواجه می‌شوند را به این نهاد منتقل کنند و این نهاد نیز با بررسی این بازخوردها، به اصلاح و تکمیل قوانین بپردازد. این چرخه پویا، به "به‌روزرسانی" مداوم نظام حقوقی منجر شده و از ایجاد شکاف میان قانون و

زمینه صلح و سازش، می‌تواند به قضات دیدگاهی جامع‌تر و عمیق‌تر نسبت به پرونده‌های قصاص بدهد. این آموزش‌ها به قضات کمک می‌کند تا پرونده قتل را نه به عنوان یک معادله خشک حقوقی، بلکه به عنوان یک تراژدی انسانی با ابعاد پیچیده روانی و اجتماعی ببینند و در نتیجه، تصمیمات پخته‌تر و عادلانه‌تری اتخاذ کنند.

کاهش اطلاع دادرسی از طریق اصلاح فرآیندها

همانطور که ذکر شد، اطلاع دادرسی اثر بازدارندگی کیفر را نابود می‌کند. برای مقابله با این آسیب، باید به صورت هدفمند و ساختاری، فرآیندهای زمان‌بر در رسیدگی به پرونده‌های قصاص را شناسایی و اصلاح کرد. این امر نیازمند یک بازنگری جدی در آیین دادرسی کیفری و رویه‌های اداری موجود است. یکی از مهم‌ترین اقدامات، الکترونیکی کردن و هوشمندسازی فرآیندها است. بسیاری از استعلامات (مانند استعلام از پزشکی قانونی یا اداره ثبت احوال) که در حال حاضر به صورت فیزیکی و با بوروکراسی طولانی انجام می‌شود، می‌تواند به صورت آنلاین و آنی صورت گیرد.

در خصوص فرآیند استیذان، می‌توان با ایجاد یک سامانه متمرکز و تعریف یک بازه زمانی مشخص، این فرآیند را تسریع و از بلا تکلیفی پرونده‌ها جلوگیری کرد. همچنین، در مورد پرداخت تفاضل دیه، باید راهکارهای عملی و حمایتی پیش‌بینی شود. تأسیس یک "صندوق حمایت از بزه‌دیدگان و تسهیل اجرای احکام" می‌تواند یک راه‌حل کارآمد باشد. این صندوق که منابع آن از بودجه عمومی، کمک‌های مردمی و حتی بخشی از درآمدهای دولت تأمین می‌شود، می‌تواند در مواردی که اولیای دم استحقاق قصاص دارند اما توانایی مالی پرداخت تفاضل دیه را ندارند، این مبلغ را به صورت وام یا کمک بلاعوض پرداخت کند.

علاوه بر این، باید برای فرآیند صلح و سازش نیز یک چارچوب زمانی منطقی تعریف شود. هرچند تلاش برای کسب رضایت امری

واقعیت جلوگیری می‌کند. در نتیجه، سیاست جنایی قضایی نیز بر بستری شفاف، منسجم و کارآمد استوار خواهد شد.

اصلاحات ساختاری و رویه‌ای در سیاست جنایی قضایی

ایجاد رویه واحد قضایی از طریق آموزش و دستورالعمل

آسیب ناهمگونی و تشتت در رویه‌های قضایی، اعتبار و پیش‌بینی‌پذیری نظام عدالت کیفری را به شدت مخدوش می‌کند. برای مقابله با این معضل، ریاست قوه قضائیه باید نقشی فعال‌تر در ایجاد و تضمین یک رویه قضایی واحد ایفا کند. این امر از دو طریق اصلی امکان‌پذیر است: صدور دستورالعمل‌های شفاف و جامع و برگزاری دوره‌های آموزشی تخصصی و مستمر برای قضات. این دستورالعمل‌ها باید به صورت دقیق، نحوه مدیریت پرونده‌های قصاص را از ابتدا تا انتها مشخص کنند.

برای مثال، در خصوص صلح و سازش، دستورالعمل باید مشخص کند که نقش قاضی در این فرآیند چیست؟ آیا باید رویکردی فعالانه داشته باشد یا منفعل؟ چه نهادهایی (مانند شوراهای حل اختلاف یا مراکز میانجی‌گری) باید در این فرآیند دخیل شوند و فرآیند ارجاع به آن‌ها چگونه است؟ همچنین، در خصوص تعیین تکلیف جنبه عمومی جرم پس از رضایت اولیای دم، باید شاخص‌ها و معیارهای روشنی برای تعیین میزان حبس تعزیری ارائه شود. این شاخص‌ها می‌توانند شامل مواردی چون شخصیت مرتکب، سوابق او، نحوه ارتکاب جرم، میزان تأثیر جرم بر نظم عمومی و میزان پشیمانی و تلاش مرتکب برای جبران خسارت باشند. ارائه این معیارها، از اعمال سلیقه شخصی قضات جلوگیری کرده و به صدور آرای عادلانه‌تر و متناسب‌تر منجر می‌شود.

برگزاری دوره‌های آموزشی مستمر نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این دوره‌ها نباید صرفاً به بازخوانی قوانین محدود شوند، بلکه باید شامل مباحثی چون فلسفه مجازات، روانشناسی جنایی، تکنیک‌های میانجی‌گری و تحلیل آرای قضایی باشند. دعوت از اساتید برجسته حقوق، روانشناسان و حتی فعالان مدنی موفق در

این رویکرد، به دستگاه قضایی نیز این امکان را می‌دهد که با اتکای به یک پشتوانه قوی فقهی و فرهنگی، با اطمینان بیشتری به سمت ترویج صلح و سازش حرکت کند. وقتی عفو به عنوان یک "ارزش بنیادین" در سیاست کلان کشور تعریف شود، قاضی نیز با جسارت بیشتری طرفین را به سمت آن هدایت خواهد کرد. این تغییر رویکرد استراتژیک، می‌تواند چالش حقوق بشر را به فرصتی برای معرفی ابعاد انسانی و عمیق فقه اسلامی تبدیل کند.

نهادینه‌سازی میانجی‌گری و حمایت از بزه‌دیدگان

ترویج فرهنگ عفو نباید به یک شعار کلی محدود شود، بلکه نیازمند ایجاد ساختارهای عملی و حمایتی است. در حال حاضر، تلاش‌ها برای صلح و سازش عمدتاً به صورت غیررسمی و توسط افراد خیر، ریش‌سفیدان یا نهادهای مدنی پراکنده صورت می‌گیرد. ضروری است که قوه قضائیه با همکاری سایر نهادها، به نهادینه‌سازی فرآیند میانجی‌گری اقدام کند. تأسیس "مراکز تخصصی میانجی‌گری کیفری" در کنار دادگستری‌ها، با حضور متخصصان حقوق، روانشناسی و مددکاری اجتماعی، می‌تواند این فرآیند را از حالت سنتی و غیرمتمرکز خارج کرده و به یک فعالیت حرفه‌ای و کارآمد تبدیل کند.

علاوه بر این، باید به حمایت همه‌جانبه از خانواده بزه‌دیده توجه ویژه‌ای شود. بسیاری از خانواده‌ها نه از روی حس انتقام، بلکه به دلیل مشکلات شدید مالی و اقتصادی که پس از دست دادن سرپرست خود با آن مواجه می‌شوند، بر اجرای قصاص یا دریافت دیه‌های سنگین اصرار می‌ورزند. در اینجا، نقش حمایتی دولت و نهادهای مدنی بسیار حیاتی است. ایجاد یک "صندوق جامع حمایت از بزه‌دیدگان جرایم خشونت‌آمیز" می‌تواند با ارائه حمایت‌های مالی، مشاوره‌های روانی، خدمات حقوقی رایگان و کمک به اشتغال اعضای خانواده، بخش بزرگی از دغدغه‌های آن‌ها را برطرف کرده و زمینه را برای اتخاذ یک تصمیم آگاهانه و به دور از فشارهای اقتصادی، یعنی عفو، فراهم سازد.

پسندیده است، اما نمی‌توان یک پرونده را برای سال‌های نامحدود در حالت تعلیق نگه داشت. می‌توان با تعریف بازه‌های زمانی مشخص (مثلاً یک یا دو سال)، فرصت لازم را برای میانجی‌گری فراهم کرد و در صورت عدم حصول نتیجه، پرونده را برای تصمیم‌گیری نهایی (اجرای حکم یا سایر راهکارها) به جریان انداخت. این اقدامات در مجموع، به کاهش زمان رسیدگی، افزایش قاطعیت نظام کیفری و تقویت حس عدالت در جامعه منجر خواهد شد.

ترویج فرهنگ عفو و مدیریت راهبردی عدالت ترمیمی

تغییر رویکرد از تقابل به مدیریت گفتمان حقوق بشر

در مواجهه با چالش‌های بین‌المللی حقوق بشر، سیاست جنایی ایران نباید صرفاً رویکردی تدافعی، انکاری یا تقابلی داشته باشد. این رویکردها در دنیای امروز ناکارآمد و منجر به انزوای بیشتر می‌شوند. راه‌حل هوشمندانه، مدیریت فعالانه این گفتمان و برجسته‌سازی ظرفیت‌های عظیم درونی فقه اسلامی است. به جای تمرکز بر جنبه "سزاگرایانه" قصاص، باید بر جنبه‌های "ترمیمی" و "انسانی" آن، یعنی نهادهای عفو، گذشت و دیه، تأکید کرد. این مفاهیم، نه تنها با کرامت انسانی در تضاد نیستند، بلکه در اوج انسانیت و تعالی قرار دارند و می‌توانند به عنوان یک الگوی جایگزین و بومی برای عدالت ترمیمی به جهان معرفی شوند.

سیاست جنایی قضایی و رسانه‌ای کشور باید به صورت هماهنگ، این پیام را به جامعه داخلی و بین‌المللی منتقل کند که هدف اصلی نظام کیفری اسلام، "حیات‌بخشی" است و قصاص، تنها یکی از راه‌های رسیدن به این هدف است که در صورت ضرورت به کار گرفته می‌شود. اما راه اصلی و مورد تأکید، بخشش و مصالحه است. برجسته‌سازی آیاتی از قرآن و روایاتی که بر فضیلت عفو تأکید دارند، تقدیر ملی از خانواده‌هایی که از حق قصاص خود می‌گذرند، و تولید محتوای فرهنگی و هنری در این زمینه، می‌تواند به تغییر نگرش عمومی و کاهش فشارهای بین‌المللی کمک کند.

در عین به رسمیت شناختن حق مسلم اولیای دم برای قصاص، راه تعالی و بخشش را به عنوان مسیر برتر معرفی می‌کند و این، اوج حکمت یک سیاست جنایی است که میان قاطعیت و رأفت، توازن برقرار می‌کند.

یافته‌های این تحقیق مؤید آن است که آسیب‌های کنونی، نه ناشی از ذات نهاد قصاص، بلکه محصول فاصله گرفتن سیاست‌گذاری‌ها و رویه‌ها از روح واقعی تشریع اسلامی است. اطاله دادرسی، روح "سرعت" در اجرای عدالت را که برای بازدارندگی ضروری است، از بین می‌برد. ناهمگونی در رویه‌ها، اصل "برابری" در مقابل قانون را مخدوش می‌سازد و سردرگمی در سیاست‌های کلان، نشان‌دهنده فقدان یک استراتژی جامع برای ایجاد توازن میان دو بال عدالت و رحمت است. در واقع، نظام کنونی نه به اندازه کافی قاطع است که بازدارندگی حداکثری را محقق کند و نه به اندازه کافی نظام‌مند و حمایتی است که فرهنگ عفو را به شکل کارآمد نهادینه سازد.

بنابراین، راه برون‌رفت از این چالش‌ها، نه در حذف یا تضعیف نهاد قصاص - که به معنای نادیده گرفتن حق بزه‌دیدگان و تضعیف امنیت عمومی است - و نه در اصرار بر اجرای مکانیکی و بدون انعطاف آن نهفته است. راه‌حل، در یک "بازگشت هوشمندانه به اصول" و یک "اجتهاد پویا" برای تطبیق این اصول با نیازهای زمانه است. این امر مستلزم اصلاحات همزمان در دو حوزه است: در حوزه تقنین، باید با بازنگری در قوانین و تأسیس نهادهای تخصصی، بستر قانونی شفاف، منسجم و کارآمدی فراهم آورد که از جمود و تشدد به دور باشد. در حوزه قضا، باید با ایجاد رویه‌های واحد، کاهش بوروکراسی و تعریف یک استراتژی کلان و روشن، انسجام و قاطعیت را به نظام قضایی بازگرداند. در نهایت، مهم‌ترین راهبرد، فعال‌سازی و نهادینه‌سازی ظرفیت‌های عدالت‌ترمیمی مبتنی بر فرهنگ اسلامی است. ترویج فرهنگ عفو نباید به تلاش‌های پراکنده و احساسی محدود شود، بلکه باید به یک

این رویکرد جامع، نشان می‌دهد که سیاست جنایی اسلام، یک سیاست تک‌بعدی و صرفاً سزاگرا نیست. بلکه سیاستی است که در عین به رسمیت شناختن حق قصاص برای بازدارندگی و عدالت، راهکارهای متعدد و منعطفی را برای ترمیم روابط اجتماعی، التیام آلام بزه‌دیدگان و ترویج فضایل اخلاقی در جامعه پیش‌بینی کرده است. فعال‌سازی این ظرفیت‌ها، کلید برون‌رفت از بسیاری از آسیب‌های فعلی است.

نتیجه‌گیری

تحلیل و آسیب‌شناسی نهاد قصاص در بستر سیاست جنایی قضایی ایران، تصویری پیچیده و چندوجهی را آشکار می‌سازد که در آن، آرمان‌های متعالی تشریع با چالش‌های سخت واقعیت‌های اجرایی روبرو شده‌اند. این پژوهش نشان داد که سیاست جنایی ایران، چه در سطح تقنین و چه در سطح قضا، از آسیب‌های ساختاری و رویه‌ای رنج می‌برد که کارآمدی این نهاد کیفری بنیادین را به مثابه ابزاری برای تحقق "حیات" اجتماعی، تضعیف کرده است. از یک سو، جمود در برخی قوانین، تشدد و پراکندگی تقنینی و ضعف در تخصص‌گرایی، بستری نامناسب برای اجرای عدالت فراهم آورده و از سوی دیگر، اطاله دادرسی، ناهمگونی در رویه‌ها، سردرگمی در سیاست‌های کلان و تعارض با هنجارهای جهانی، دستگاه قضایی را در یک تنگنای عملی قرار داده است. از منظر اسلامی، فلسفه وجودی قصاص هرگز در انتقام‌جویی کور و خشونت‌ورزی خلاصه نشده، بلکه بر دو پایه استوار است: عدالت و رحمت. پایه عدالت، در اصل "مماثلت" و بازدارندگی تجلی می‌یابد؛ اینکه هیچ خونی نباید به ناحق ریخته شود و هر جنایتکاری باید بداند که با شدیدترین و عادلانه‌ترین پاسخ مواجه خواهد شد. این همان جنبه "حیات‌بخش" قصاص است که امنیت روانی و فیزیکی جامعه را تضمین می‌کند. اما پایه دوم که اغلب در تحلیل‌های صرفاً حقوقی نادیده گرفته می‌شود، رحمت است که در قالب نهادهای عفو، گذشت و مصالحه تجلی می‌یابد. اسلام،

"حیات" و تعالی جامعه منجر شود. تحقق این مهم، نیازمند عزمی جدی برای اصلاحات ساختاری، شجاعت در بازنگری رویه‌ها و ایمانی عمیق به ظرفیت‌های بی‌پایان عدالت و رحمت در شریعت اسلامی است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Qisas, as a foundational principle in Islamic criminal jurisprudence, has long held a central place in the criminal justice system of the Islamic Republic of Iran. It is rooted in theological and philosophical concepts of deterrence, retributive justice, and the preservation of societal order. Historically conceptualized as a divine mandate, qisas seeks not only to prevent crime through fear of equal retribution but also to uphold the balance between individual rights and collective security. The Qur'anic expression "In qisas there is life for you" reflects this dual purpose, urging society to maintain justice while deterring further acts of violence. Nevertheless, the contemporary application of qisas in Iran's judicial context reveals a significant disconnect between its idealized objectives and the practical outcomes it yields. Numerous legal scholars and jurisprudential experts have voiced concern over the growing incongruity between classical formulations and current socio-legal conditions (Najafi Abrandabadi, 1996). This study sets out to address this discrepancy by offering a critical, pathology-oriented analysis of qisas within the structure of Iran's criminal policy. Drawing on both theoretical and empirical evidence, the authors aim to pinpoint legislative and judicial

سیاست راهبردی با ساختارهای حمایتی و مدیریتی مشخص تبدیل گردد. این رویکرد، نه تنها پاسخ مناسبی به چالش‌های حقوق بشری است، بلکه به جامعه نشان می‌دهد که سیاست جنایی اسلام، سیاستی جامع‌نگر است که کرامت انسان را در هر دو سوی دعوا (جانی و مجنی‌علیه) به رسمیت می‌شناسد و در عین تلاش برای اجرای عدالت، همواره درهای رحمت و بازگشت را باز می‌گذارد. فلذا، قصاص در سیاست جنایی اسلام یک شمشیر دولبه است؛ یک لبه آن "عدالت" و دیگری "رحمت". هنر یک سیاست جنایی قضایی کارآمد، آن است که بداند این شمشیر را چه زمانی، چگونه و با کدام نیت به کار گیرد تا در نهایت، به جای ترویج مرگ، به

shortcomings and propose systematic remedies that remain faithful to Islamic legal tradition while also responsive to evolving human rights norms.

A substantial body of scholarly work highlights the need for reform in the legislative underpinnings of qisas. Legal ambiguities, the rigidity of certain provisions, and the lack of a coherent codification mechanism continue to hinder the effective implementation of this penal institution. For instance, outdated statutes such as Article 401 of the Islamic Penal Code are still based on medieval presumptions about the dangers of medical procedures, disregarding contemporary advancements in surgical techniques that render the risks minimal (Safaei & Bakhoda, 2019). Furthermore, the overlapping, contradictory nature of criminal laws—particularly the inconsistent references between the qisas and ta'zir sections of the penal code—has resulted in significant legal confusion. Judges are often left without clear guidance, leading to conflicting interpretations and disparate rulings across identical cases (Sarikhani & Mirzaei Moghadam, 2015). Another glaring deficiency lies in the absence of a systematic legislative revision process. The law-making bodies have yet to institutionalize a framework that

periodically reviews, updates, and harmonizes criminal legislation based on empirical data and legal scholarship. Without such a mechanism, Iran's legislative criminal policy remains fragmented, static, and ultimately, ineffective in adapting to new challenges or integrating the realities of modern criminal procedure.

On the judicial front, Iran's criminal justice apparatus faces equally serious obstacles. Among the most prominent is the endemic issue of delayed trials and the prolonged execution of qisas sentences. Delays spanning several years between the commission of a crime and the enforcement of a sentence diminish the retributive and deterrent value of qisas. According to deterrence theory, the efficacy of punishment hinges not only on its severity but also on its swiftness and certainty (Khosrowshahi, 2001; Mirhosseini, 2008). Long delays not only erode the psychological association between crime and punishment but also place an undue emotional and financial burden on both victims' families and the penal system. In addition, inconsistency in judicial practices—especially regarding efforts to secure victim forgiveness and decisions about discretionary punishment (ta'zir) following such forgiveness—raises concerns about equality before the law. Some judges pursue reconciliation actively, while others delegate this responsibility to external actors, creating uneven experiences for defendants and victims alike. This absence of unified judicial protocols leads to “sentencing lottery,” where outcomes depend more on jurisdiction and individual discretion than on a standardized rule of law (Mirhosseini, 2008). Thus, despite its emphasis on moral and procedural clarity, qisas in practice is often subjected to unpredictable judicial interpretations, undermining its perceived legitimacy and diminishing public confidence in the justice system.

A further complication arises from the fundamental tension between qisas and evolving international human rights norms. The global legal landscape, especially following the adoption of instruments such as the International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR), has increasingly leaned toward the abolition of capital punishment and corporal penalties, deeming them cruel, inhuman, or degrading. This trend presents a dilemma for the Iranian judiciary, which must navigate its adherence to Islamic jurisprudence while managing international scrutiny and reputational risks. Domestically, too, the influence of human rights discourse is becoming more apparent. Legal professionals, civil society advocates, and segments of the judiciary are increasingly receptive to alternatives that emphasize forgiveness and reconciliation over retribution. The growing popularity of restorative justice campaigns and grassroots efforts to obtain victim consent for pardon further illustrate this paradigm shift. Yet, without a strategic national policy to bridge the gap between traditional jurisprudence and international expectations, the Iranian criminal justice system remains exposed to criticism and vulnerable to incoherence in enforcement strategies. Scholars argue that a reconciliatory and interpretive framework rooted in the ethical and restorative elements of Islamic law could offer a middle path—preserving the theological integrity of qisas while embracing global human rights values (Mohammadi Jourkouyeh, 2015; Safaei & Bakhoda, 2019).

In response to these multifaceted challenges, the study proposes a series of targeted reforms at both the legislative and judicial levels. First, the authors advocate for a dynamic jurisprudential approach that leverages the flexibility of *ijtihad* (independent legal reasoning) to revise outdated provisions and clarify ambiguous laws. A systematic legislative overhaul—anchored in

interdisciplinary expertise from jurists, criminologists, medical professionals, and social scientists—is also deemed crucial. This includes establishing a permanent commission for the consolidation and codification of criminal laws, tasked with eliminating contradictions and ensuring compatibility between different parts of the legal code. Second, the judiciary must develop standardized protocols and comprehensive training modules for judges, ensuring uniformity in sentencing, victim engagement, and decision-making. Protocols for reconciliation should be institutionalized, with specific timelines and defined roles for stakeholders, to prevent unnecessary delays and guarantee procedural fairness. Moreover, the authors recommend creating restorative justice centers attached to criminal courts, staffed by mediators trained in psychology, legal negotiation, and social work, to support the reconciliation process and offer trauma-informed care for victims. These institutional changes are aimed not only at increasing procedural efficiency but also at reinforcing the moral legitimacy and societal acceptance of qisas as a penal measure.

Finally, the study underscores the critical importance of integrating a strategic, culturally resonant discourse on forgiveness and compassion within the broader framework of criminal justice reform. Islamic legal philosophy, unlike many Western penal models, already contains robust internal mechanisms for mercy, such as diyah (blood money), sulh (settlement), and pardon. These elements, when promoted through media, education, and public policy, can help reorient societal perceptions of justice away from vengeance and toward moral restoration. The authors suggest that the state should take a more proactive role in facilitating compensation schemes for victims who choose forgiveness but face financial constraints. Establishing a publicly funded compensation

fund could reduce the financial barriers to reconciliation and alleviate the socioeconomic distress often faced by victimized families. Such initiatives would enable a more meaningful implementation of restorative justice principles while preserving the foundational aims of deterrence and justice in Islamic criminal law. Through a combination of legal reform, institutional capacity building, and cultural re-narration, the authors envision a reformed qisas system that is not only jurisprudentially sound but also morally resonant and socially effective.

In conclusion, this study presents a comprehensive and critical examination of qisas within the context of Iran's judicial criminal policy. It reveals that the current inefficacies stem not from the essence of qisas itself, but from the misalignment between legal ideals and procedural execution. By addressing legislative stagnation, judicial inconsistency, and the challenges posed by human rights discourse, the authors offer a strategic framework for reform that seeks to revitalize the moral and practical foundations of qisas. Their integrated approach balances the demands of tradition and modernity, punishment and mercy, and law and society—proposing a viable pathway for reconciling divine justice with contemporary jurisprudential realities.

References

- Ardabili, M. A. (2014). *General Criminal Law*, Vol. 3. Mizan Legal Foundation.
- Khosrowshahi, S. H. (2001). *Criminal Law and Criminology*. Council for the Expansion and Planning of Higher Education.
- Mirhosseini, S. H. (2008). *The Abatement of Qisas*. Mizan Publishing.
- Mohammadi Jourkouyeh, A. (2015). Is the Right to Qisas Optional or Determinative? *Islamic Law Journal*.
- Najafi Abbrandabadi, A. H. (1996). UN Criminal Policy. *Legal Research Quarterly*, 1(18).
- Safaei, H., & Bakhoda, D. (2019). Strategies for Reducing Delay in Civil Proceedings. *Biannual Journal of Human Sciences Development*.

Sarikhani, A., & Mirzaei Moghadam, M. (2015).
Gradational Retribution in Crimes Below
Homicide. *Teachings of Criminal Law*.